

گفتگوی "راه توده" با رادیو ایران در امریکا، پیرامون انتخابات آینده ریاست جمهوری، تصورات اپوزیسیون و شرایط واقعی در ایران، دستاوردهای جنبش و سهم و نقشی که هر ایرانی باید بر عهده بگیرد!

آنها که ناامید شده‌اند به خود پاسخ بدهند:

در این جنبش سهم ما چیست؟

راه توده: روزنامه کنونی کیهان، حاصل توطئه ناچار ساختن آقای خاتمی به استعفا از وزارت ارشاد اسلامی در دولت هاشمی رفسنجانی است. همین حسین شریعتمداری، نماینده رهبر در کیهان، از جمله کسانی بود که در کنار آیت‌الله جنتی فشار سنگینی را در جلسات بحث و گفتگو به آقای خاتمی می‌آوردند که یا سیاستش را در وزارت ارشاد عوض کند و یا کنار برود. آقای خاتمی تسلیم تغییر نظرانش نشد و کنار رفت. مدیریت کنونی کیهان، که هدایت آن را حسین شریعتمداری و حسن شایانفر برعهده دارند، در واقع ادامه آن جنایاتی بود که این افراد و همفکرانشان در زندان‌های جمهوری اسلامی مرتکب شدند. پس از قتل‌عام زندانیان سیاسی و باصلاح خودشان پاکسازی زندان‌ها، این آقایان کیهان را قبضه کردند و آن را پایگاهی کردند برای ادامه آن‌چه که در زندان‌ها کرده بودند. اینها تواب ساز زندان‌ها بودند. یعنی شکنجه جسمی و روحی و فشار روانی به زندانی برای پذیرش شستشوی مغزی از طریق پخش بی وقفه نوارهای روضه‌خوانی و موعظه مذهبی، توی سر خود زدن، نفی شخصت خود، پذیرش زورگوئی، جمع شدن در حسینیه‌های زندان‌ها و خودزنی و حتی شلاق زدن دوستان خود و یا شرکت در اعدام آنها. این آقایان در زندان‌های جمهوری اسلامی اینکاره بودند. خود حسین شریعتمداری نام این شکنجه‌ها را گذاشته است "گفتگو با زندانی" و می‌گوید که به این گفتگوها افتخار هم می‌کند. خوب البته در شرایطی که از لاجوردی پوستر ۵۰ متری درست کنند و علیرغم نفرت مردم آن را بعنوان سمبل حزب‌الله در خیابان نصب کنند، جا دارد که حسین شریعتمداری هم بابت این گفتگوها به خودش مدال افتخار بدهد. آنها کیهان را به تریبون همین اندیشه و روش تبدیل کردند تا بلکه جامعه را با استفاده از تجربه‌ای که در زندان‌ها اندوخته بودند، شستشوی مغزی بدهند. جالب است، که بدلیل همین نقش، یگانه روزنامه‌ای که در زندان‌ها بصورت مجانی در اختیار زندانیان سیاسی گذاشته می‌شود، همین کیهان است که در واقع بولتن روزانه "تواب سازی" است. حالا نه فقط در داخل زندان، بلکه در سطح جامعه. حالا بگذریم که در این کار شکست فاحشی خوردند و پاسخ این تلاش خودشانرا هم در انتخابات دوم خرداد گرفتند، اما این شکست نافی تلاش ده ساله آنها در این زمینه نیست. البته در کنار این شستشوی مغزی، این آقایان در جنایاتی هم که اتفاق افتاد شرکت داشته و سهیم‌اند. از جمله قتل‌های زنجیره‌ای ده سال گذشته، همانطور که در فاجعه قتل‌عام زندانیان سیاسی شریک و سهیم بودند.

روزنامه ایران و خبرگزاری جمهوری اسلامی که افشاگری درباره کیهان را شروع کرده‌اند، نام مدیران و گردانندگان کیهان را بنا بر

راه توده: پیش از هر چیز اجازه بدهید از اینکه رادیوی شما این وقت را به من می‌دهد که دیدگاه‌های منتشره در "راه توده" را در پاسخ به سؤالاتی که در این برنامه طرح می‌شود بیان کنم تشکر کنم. فاصله گفتگوهای ما با هم بسیار کوتاه شده‌است و در اینجا، من و همکاران و دوستانمان، این امر را ناشی از توجه و علاقه شنوندگان شما نسبت به مطالبی می‌دانم که در این گفتگوها طرح می‌شود. امیدوارم اشتباه نکرده باشیم.

خدابخشیان: خیر! اشتباه نکرده‌اید. مطالبی که از جانب شما عنوان می‌شود، شنوندگان و علاقمندان بسیاری دارد و با توصیه و تشویق آنهاست که ما فاصله این گفتگوها را کوتاه کرده‌ایم. البته همه با تمام دیدگاه‌ها و مطالبی که شما طرح می‌کنید موافق نیستند، اما جالب است که همین مخالفان هم، به محض وقوع یک رویداد مهم در ایران، علاقمند شنیدن نظرات شما و این گفتگوها هستند، اگرچه با حزب توده ایران هم موافق نباشند. از جمله امشب. با آنکه ما برای برنامه خودمان پیش بینی گفتگوهای دیگری را کرده بودیم، افشاگری‌های روزنامه "ایران" و خبرگزاری "ایرنا" علیه روزنامه کیهان موجب شد تا ما بخشی از برنامه پیش‌بینی شده خودمان را حذف کنیم و گفتگو با شما را جایگزین آن کنیم. در دو روز اخیر، برخی از شنوندگان رادیو با اشاره به افشاگری‌های خبرگزاری "ایرنا" و مقایسه آن با مطالبی که از ۵ سال پیش در "راه توده" پیرامون نقش کیهان منتشر شده از ما می‌خواستند تا با شما گفتگو کنیم. من یادم هست که یکی از عنوان‌های "راه توده" ۷ یا ۸ ماه پیش این بود "کیهان، روزنامه نیست، ستاد کودتاست!". واقعا درباره سرنوشت افشاگری‌های اخیر خبرگزاری جمهوری اسلامی در باره روزنامه کیهان چه فکر می‌کنید؟

راه توده: صرفنظر از اینکه این افشاگری تا آخر ادامه پیدا کند یا نه؟ و به تصمیمی قاطع برای پاکسازی این روزنامه از عده‌ای جنایتکار ختم بشود یا نشود؟ آن‌چه که در این لحظه و شرایط اهمیت تاریخی دارد، پرده‌ایست که از روی یک مافیای مطبوعاتی-جنائی در داخل مملکت ما برداشته شد و مردم در مطبوعاتی که تازه تاسیس‌اند و مردم تا حدوی به اخبار و گزارش‌های آنها اعتماد دارند با بخشی از آن‌چه که پشت این پرده بود بیشتر آشنا شدند. آن‌چه که ما تاکنون در این ارتباط گفته و نوشته‌بودیم و بسیار هم بیشتر از آن چیزی بود که حالا در مطبوعات داخل کشور منتشر می‌شود، البته به این آسانی بدست و به اطلاع مردم نمی‌رسید که حالا در مطبوعات داخل کشور منتشر می‌شود.

خدابخشیان: این مدیریت مافیایی چگونه توانست بر کیهان مسلط شود؟

شاید در زمان خودش بزرگترین و مجهزترین موسسات مطبوعاتی خاورمیانه را سپردند دستش.

آنچه که اهمیت دارد اینست که با این افشاگری که آقای وردی نژاد، مدیرعامل خبرگزاری جمهوری اسلامی رفت به سمت آن، نه تنها مقابله با این خط وارد مرحله تازه‌ای می‌شود، بلکه بتدریج مردم به این مرحله نزدیک می‌شوند که آشکارا سؤال کنند: چرا باید یک آدمی با این پیشینه، بعنوان نماینده رهبر و ولی فقیه در راس یک موسسه بزرگ مطبوعاتی بنشیند و سال‌ها به اعمال جنایتکارانه‌اش ادامه بدهد و باصطلاح فرهنگ مملکت را بخواهد اداره بکند؟

خدابخشیان: راه‌توده همیشه "حسن شایانفر" را هم در کنار شریعتمداری مطرح کرده‌است.

راه‌توده: اینها همه شان ابتدا در قزل حصار بودند تا آنکه در سال ۶۱ به حزب توده ایران حمله شد. رهبران حزب را به زندان توحید که همان زندان کمیته مشترک سابق و زمان شاه باشد و در جمهوری اسلامی به بند ۳ هزار هم نامیده می‌شد، منتقل شدند تا بازجویی از رهبری حزب توده ایران را به عهده بگیرند. البته زیر دست علی فلاحیان و بعنوان کارمندان زیر دست سعیدامامی. علی فلاحیان در آن زمان بعنوان سربازجوی رهبری حزب توده ایران و با نام مستعار "حاج امین" در زندان توحید معروف بود. "گفتگو" با زنده یاد احسان طبری را دادند به همین آقای شریعتمداری، که خودش هم در یکی از سخنرانی‌هایش در مدرسه حقانی قم به این امر اعتراف و افتخار کرده‌است. حالا بنیم این "گفتگو" را ایشان در کجا ترتیب داد. البته پیشتر ما در راه توده و بعنوان گفتگوهای برادر حسین نوشته‌ایم. طبری را در یکی از توالت‌های قدیمی کمیته مشترک و یا زندان توحید می‌اندازند که در انتهای سالن یکی از بندها قرار داشته‌است. کف این زندان همیشه از پیشاب توالت‌های دیگر مرطوب بوده و معروف بوده به سلول نفس‌گیر. یعنی تنفس توام با بوی تعفن. شما ببینید، یک انسان دانشمند و فرهیخته‌ای بنام طبری را مدت‌ها در چنین سلولی نگهداری می‌کند، به این امید که راضی به گفتگو با او شود.

همانطور که گفتم اهمیت این افشاگری در آنست که حالا بتدریج مردم می‌پرسند که افرادی مثل صفارهرندی، شریعتمداری، شایانفر و بقیه گردانندگان کیهان که دستشان در قتل فروهرها، قتل‌عام زندانیان سیاسی و انواع جنایات و توطئه‌های دیگر آلوده‌است، چطور و چرا نماینده ولی فقیه شده‌اند. من یقین دارم که در ماه‌های آینده ما شاهد بحث بسیار جدی و مهمی درباره همین نمایندگان ولی فقیه و پیشینه و عملکرد سال‌های اخیر آنها خواهیم بود. با این افشاگری‌ها، مردم بتدریج به گذشته‌ها مراجعه می‌کنند و جنایات درون زندان‌ها بصورت همگانی افشاء خواهد شد. مردم کنجکاو شده‌اند و بیشتر هم کنجکاو خواهند شد تا بفهمند این نمایندگان را ولی فقیه تعیین می‌کند و یا یک شورای پنهانی؟ اگر شورای است، چه شورای در آن پشت صحنه انتخاب و یا منصوب می‌کند؟ چه شرایطی اینها باید داشته باشند تا آن شورا انتخابشان کند؟ نقش رهبر چیست؟ آیا خودش این برگمارها را می‌کند؟ و یا برگمار می‌کند و او تأیید می‌کند؟ بالاخره مملکت دست کیست؟ ما در ماه‌های آینده شاهد ورود جنبش به این مرحله بسیار مهم خواهیم بود.

خدابخشیان: شما همیشه در باره آینده جنبش با خوش‌بینی قضاوت و تحلیل می‌کنید. در حالیکه بعد از پروژه برلین، دستگیری خانم عبادی و

ملاحظات که قطعاً بخشی از آن ملاحظات حقوقی و حکومتی است بطور کامل ذکر نکرده‌اند. ابتدا من برای شما نام کامل این افراد را که در روزنامه ایران و خبرگزاری جمهوری اسلامی فقط حروف اول اسم و فامیل آنها منتشر شده می‌گویم، تا ببینیم کیهان با چه رشته‌هایی به کجا وصل است و چه قدرتهائی از آن حمایت می‌کنند:

خبرگزاری جمهوری اسلامی می‌نویسد: "م. م" این محمد مهاجر است، "ح.ص" این حسن صفارهرندی، سردبیر کیهان است، "ح.ش" این حسن شایانفر، مدیر کنونی کیهان است، "ر.ا" این رضا امرالهی و بعد هم "ح.ش" که حسین شریعتمداری است. همه این‌ها اولاً عضو حفاظت اطلاعات سپاه پاسداران هستند، تمام اینها بازجو و شکنجه‌گر بوده‌اند در زندان‌ها و همه‌شان هم نقش داشتند در نامه کودتائی که به امضای فرماندهان سپاه به خاتمی نوشته شد. نامه را همان موقع هم راه‌توده نوشت که حسین شریعتمداری به توصیه آیت‌الله موحدی کرمانی، نماینده ولی فقیه در سپاه نوشته و امضای تعدادی از فرماندهان را پای آن گذاشته‌است. حالا رتبه‌های نظامی-امنیتی این مدیران را ببینید.

حسن صفارهرندی که در حال حاضر نقش سردبیر را در کیهان باز می‌کند سردار سرتیپ سپاه و معاون مطبوعاتی فرمانده سپاه است. بنابراین، کیهان سخنگوی چنین طیفی است در مملکت. شما نگاه کنید، ببیند چه پشتوانه پر قدرتی پشت این روزنامه‌است. از زندان تا تعدادی از فرماندهان سپاه. تمام تحولاتی که طی سه سال و نیم اخیر اتفاق افتاده، پس از انتخاب آقای خاتمی و بعد از آن، مقابله با همین خط است. یعنی، اصلاً جنبش علیه این ماجراست و این آقایان هم درست علیه جنبش می‌خواهند به کارشان ادامه بدهند. یعنی همان کاری که در زندان با زندانیان سیاسی کردند، می‌خواستند در بیرون زندان با مردم بکنند. البته اهداف این آقایان در اینجا ختم نمی‌شود. آنها در انتظار فرصت بازگشت به زندان هستند. بنظر ما بمحض وقوع یک سرکوب خونین، اگر اینها موفق به تسلط موقت هم بشوند فوراً به زندان و به دیدار نوری‌ها، کدیورها، گنجی‌ها، باقی‌ها خواهند رفت و همان تجربه دهه ۶۰ را برای شکستن و نابود کردن روح و روان و جسم آنها بکار خواهند گرفت.

حالا ببینیم این آقای شریعتمداری کیست. روزنامه ایران، به نقل از افشاگری خبرگزاری جمهوری اسلامی نوشته که ایشان، بعد از انقلاب ابتدا در تعاونی توزیع مطبوعات کار می‌کرده و بعد رفته‌است به زندان قزل حصار. یعنی تمرین شکنجه و تواب‌سازی را از قزل حصار شروع کرده‌است. حالا من به شما می‌گویم:

در همان سال‌های اول انقلاب، وقتی کسی را به بهانه توزیع اعلامیه‌های حزب توده ایران و یا مجاهدین و یا دیگر گروه‌ها و احزاب در خیابان‌های اطراف این کمیته می‌گرفتند، او را به همین محل می‌بردند. در واقع این محل کارش فقط توزیع روزنامه‌ها نبود، بلکه یک کمیته محلی هم بود. به محض ورود فرد دستگیر شده این آقای شریعتمداری که پیشانی برآمده‌ای هم دارد با کله توی دماغ فرد دستگیر شده می‌کوبیده و دماغش را می‌شکسته‌است. به همین دلیل او معروف بود به "حسین جناغی". یعنی شکننده جناغ دماغ. با همین سابقه و شناخت بود که جزو اولین کسانی بود که در ابتدای دهه ۶۰ لاجوردی او را زیر پرو بال خودش گرفت. حالا این آدم در آن ماجرای سقوط مینی‌بوس نویسندگان به دره که نشد، در قتل‌های سیاسی-حکومتی، در دستگیری همین فرج سرکوهی، بازجویی‌های او و سناریوی آوردن او به فرودگاه مهرآباد برای اعتراف به بازگشت از ترکمنستان به تهران، در تمام این مسائل نقش داشته. خب، حالا یک موسسه عظیم مطبوعاتی و

برداشته و خونی که از بدنش رفته بسیار اندک‌تر است. بنابراین چرا باید ناامید شد؟ اصلاً چرا مبلغ و مشوق ناامیدی می‌شوند؟ از چه چیز عده‌ای ناامید شده‌اند؟

ببینیم ریشه این ناامیدی کجاست. عده‌ای با تصورات و انتظارات خودشان اخبار جنبش مردم را دنبال می‌کنند و یا حتی در آن جسته و گریخته سهمی هم قبول کرده‌اند. حالا در طول زمان می‌بینند جنبش به آن چیزهایی که اینها در تصور داشته‌اند دست پیدا نکرده و یا آقای خاتمی چنان نکرده‌است که اینها انتظار داشته‌اند. این مربوط به تصورات و توهمات خود این افراد است! آقای خاتمی وعده نداده بود و اساساً برای این به صحنه نیامده بود که آقای خامنه‌ای را از جایش بلند کند و جای او بنشیند، او نیامده بود که بجای مردم مبارزه کند؛ ایشان خودش هم گفت و هنوز هم می‌گوید برای اجرای همین قانون اساسی که هنوز معتبر است و در جمهوری اسلامی رسمیت دارد به میدان آمده‌است. حالا اگر عده‌ای فکر می‌کردند قانون اساسی باید عوض می‌شد و حکومت باصطلاح "لائیک" تشکیل می‌شد، این به خود آنها و امیدها و ناامیدی‌هایشان مربوط است، نه به جنبش و نقش آقای خاتمی.

این یک نکته بود. اما نکته بسیار مهم دیگر آنست که باید از کسانی که احساس ناامیدی می‌کنند پرسید: ممکن است بفرمائید شما در این سه، چهار سال اخیر برای جنبش چه کرده‌اید؟ کدام سهم را در جنبش داشته‌اید؟ کدام افشاگری را کرده‌اید؟ کدام واقع بینی را توصیه کرده‌اید؟

به صرف نامه پراکنی و انتقاد، مردم هیچ کسی را با این روش بخشی از جنبش به حساب نمی‌آورند. مگر این آقای وردی نژاد که افشاگری درباره کیهان را پذیرفته و حالا به دادگاه هم فراخوانده شده، ابتدا خواهان حمایت آقای خاتمی شده بود؟ پست و مقام و موقعیتش را به خطر انداخته که به وظیفه‌اش در برابر مردم و جنبش آنها انجام دهد. مگر این آقای عمادالدین باقی و یا اکبرگنجی و دیگران کنار به انتظار معجزه آقای خاتمی کنار گود نشستند و فقط شعار دادند و هورا کشیدند؟ نخیر! به وظیفه‌شان عمل کردند، همانقدر که آقای خاتمی باید به وظیفه‌اش عمل کند. آیا همه ما صادقانه و واقع‌بینانه به وظیفه خودمان در این سال‌ها عمل کرده‌ایم؟ شما این مطبوعات خارج از کشور را ورق بزنید، از راست تا چپ، اگر در آنها یک خط خبر در این سال‌ها درباره همین کیهان داخل کشور پیدا کردید؛ مگر باز انتشار اخبار منتشر شده در داخل کشور در این ماه‌های اخیر! خب، آنها که احساس ناامیدی می‌کنند از خودشان بپرسند، در تمام این سال‌ها با دوستان، هواداران، اقوام، آشنایان و اعضای خود در داخل تماس گرفتند و از آنها خواستند تا درباره این مسائل مهم جنبش اطلاعی به ما برسانند تا در اینجا فاش کنند و در حد خودمان به جنبش کمک کنند؟ این آقایان صاحب اطلاع رژیم گذشته، با این همه امکانات مطبوعاتی و رادیویی خودشان تا حالا هرگز مبتکر این نوع افشاگری‌ها در خدمت جنبش بوده‌اند؟ شما به یاد دارید که از سوی اینها خبری درباره حجتیه و واعظ طوسی فاش شده باشد؟ حتی حالا که در مجلس علناً درباره حجتیه می‌گویند و نشریات طرفدار جنبش درباره آن می‌نویسند یا به اهمیت آن پی نمی‌برند و یا به صلاحشان نمی‌بینند با چاپ این نوع اخبار وارد مقولات شوند!

بنابراین، می‌خواهم نتیجه بگیرم: جنبش قرار نیست و قرار نبوده آن کاری را که عده‌ای توهم آن را دارند و در انتظار تحقق آن هستند انجام دهد. اینها هستند که چون به انتظاراتشان نرسیده‌اند، حالا با همان جناح راست ضد تحولات در داخل کشور هم‌صدا شده و می‌گویند. نشد! آنچه ما می‌خواستیم انجام نشد! و بعد هم زبان گویای مردم داخل کشور می‌شوند و مردم را سرخورده و نومید معرفی می‌کنند!

آقای رهامی و دیگران خیلی‌ها معتقد بودند و هنوز هم هستند که "بت خاتمی هم شکست". یعنی نوعی ناامیدی دارد رشد می‌کند.

راه توده: من پیش از اینکه به سؤال جدید شما پاسخ بدهم، این جمله کوتاه را هم در ادامه بحث مربوط به کیهان بگویم؛ و آن اینست که تا آنجا که به ما اطلاع رسیده‌است این هیأت اداره‌کننده کیهان هر هفته یک دیدار، که گویا روزهای چهارشنبه و یا سه شنبه است، با رئیس دفتر رهبری، یعنی آیت‌الله "گلپایگانی" دارد. حالا این آقای گلپایگانی چه مناسباتی با اینها دارد، اختیار خط دادن به اینها را دارد و یا ندارد، و یا چه مناسباتی با رهبر دارد؟ او از این دیدارها اطلاع دارد و یا ندارد؟ اینها را نمی‌دانیم. ایشان پل ارتباطی کیهان با آن پشت پرده‌است. پشت پرده‌ای که بنظر ما رهبر هم در چارچوب حرکت‌های آن جمع پشت پرده حرکت می‌کند. نماینده ولی فقیه را بنظر ما آقای خامنه‌ای نمی‌تواند به تنهایی انتخاب کند و چنین اجازه‌ای را هم به او نمی‌دهند. اینها جلوی آیت‌الله خمینی ایستادند، آقای خامنه‌ای که از پشتیبانی مردمی و درجات مذهبی آیت‌الله خمینی هم محروم است، جای خود دارد! امیدواریم در ماه‌های آینده این مسائل بیشتر در رسانه‌ها مطرح شود.

اما آن نکته‌ای که شما گفتید درباره آقای خاتمی و حوادث مربوط به کنفرانس برلین. اتفاقاً چند ساعت پیش خبر آزادی آقای رهامی و خانم شیرین عبادی اعلام شد و عقب نشینی‌های دیگری هم صورت خواهد گرفت. حوادث بسیار قابل توجه دیگری هم اتفاق افتاده‌است. شما نگاه کنید! از سال ۱۳۶۸ تا حالا نهضت آزادی نتوانسته بود کنگره‌اش را تشکیل بدهد و حالا روزهای ۱۷ و ۱۸ همین تیر ماه این کنگره را تشکیل داد. جبهه مشارکت ایران اسلامی کنگره‌اش را تشکیل داد که حادثه بسیار مهمی بود، گویا با آزادی رهبران حزب ملت ایران از زندان برخی رایزنی‌ها برای تشکیل کنگره جبهه ملی در داخل کشور هم جریان دارد. و البته بتدریج "چپ" هم باید به خودش پاسخ بدهد که می‌خواهد چکار بکند؟ بنشیند در اینجا و نامه پراکنی کند برای محمد خاتمی و یا بحث کند برای رفتن و یا نرفتن به ایران؟ اساساً احتیاجی به نیرو اعزام کردن هست؟ نیرو باید اعزام کرد و یا سیاست را باید واقع بینانه کرد؟

بهرحال می‌بینید که روند حوادث در مجموع خودش مثبت و امیدوار کننده‌است، نه ناامید کننده. ما باید این عادت را که با یک حادثه بد و منفی نسبت به آینده جنبش بدبین شویم و یا یک خبر خوب و مثبت امیدوار ترک کنیم. باید روند چندساله را تابلوی سیاسی خود کنیم. شما ببینید در آستانه انتخابات مجلس پنجم وقتی کارگزاران سازندگی که در کابینه هاشمی رفسنجانی متحد روحانیت مبارز و رسالت و مولفانه اسلامی بودند، فقط یک اعلامیه دادند و گفتند می‌خواهند بصورت یک گروه سیاسی عمل کنند، چه فشار سنگینی همین کیهان و رسالتی‌ها و مولفهای‌ها به این گروه تازه تاسیس آوردند. گفتند اعضای دولت حق تشکیل گروه سیاسی را ندارند و حتی خطر دستگیری آنها را مطرح کردند. بالاخره هم تعداد زیادی از آنها کناره‌گیری خودشان را اعلام کردند و فقط همین عطاءالله مهاجرانی و فائزه هاشمی و کرباسچی و چند نفر دیگر روی حرف و عملشان ماندند و البته فشار سنگینی را هم تحمل کردند. حالا از انتخابات مجلس پنجم تا انتخابات مجلس ششم ببینید چه مسیری طی شده‌است. جبهه مشارکت ایران اسلامی که عمدتاً از اعضای دولت خاتمی هستند رسماً کنگره‌ای با آن وسعت که لابد از آن اطلاع دارید تشکیل داد و به فاجعه حکومت تک حزبی "مولفانه اسلامی" خاتمه بخشیده شد، اعضای رهبری همین جبهه اکثریت مجلس را در اختیار دارد، مجلس گروه تحقیق و تفحص روی عملکرد قوه قضائیه تشکیل می‌دهد. البته در طول این مسیر جنبش زخم هم برداشته، خون هم از بدنش رفته، اما در مقایسه با زخم‌های کاری که طرف مقابل

من باز هم تکرار می‌کنم، که دو تاکتیک در برابر خاتمی و جنبش وجود دارد: یکی اینکه بنشینیم کنار و مدام و بر سر هر حادثه‌ای از آقای خاتمی بیرسیم؛ چرا حسن را گرفتند؟ چرا قوه قضائیه چنین می‌کند؟ چرا مطبوعات را بستند؟ چرا دانشجو را زدند؟ چرا جاده را برای ما هموار نمی‌کنی؟

دومین تاکتیک اینست که به وظیفه خودمان در برابر جنبش عمل کنیم. ما هم بخشی از جنبش شویم. همانطور که دیگران در داخل کشور هستند. کجاست حاصل فعالیت‌های ما در کنار جنبش؟ آسان‌ترین کار همین نامه پراکنی‌هاست که متأسفانه دوستان اکثریتی ما در آن استاد شده‌اند. گاهی نامه فدایت شویم و گاهی غیر فدایت شوم! این کارها به چه درد می‌خورد؟ چه دردی را درمان می‌کند؟ ما اگر غفلت کنیم، یک فرصت تاریخی را از دست داده‌ایم.

الان این مسئله تحمیل خط اعتدال به جنبش مطرح است. یعنی همان اعتدالی که "سایروس ونس" تئوریزه کرده بود و ما هم در شماره ۹۵ راه‌توده افشا کردیم.

خدابخشیان: در گفتگو با خود ما هم مطرح کردید.

راه‌توده: بله! خوب این خط اعتدال را قرار بود هاشمی رفسنجانی پیش ببرد. یعنی بخش چپ طرفدار جنبش را حذف کنند و دستش را از همه جا کوتاه کنند، سازش پذیرترین بخش طرفداران اصلاحات در حاکمیت را دست‌چین کنند، آقای شریعتمداری را در کیهان نگهدارند، آقای رازینی را برای رهبری قوه قضائیه در آن پشت نگهدارند، محافل پنهان را پنهان نگهدارند، آقایان محمد یزدی و مصباح یزدی و جنتی هم فتواهای قتل را صادر کنند، سمت‌گیری فاجعه‌آمیز اقتصادی دوران هاشمی رفسنجانی هم با کمی رفوکاری حفظ شود و همه اصلاحات را خلاصه کنند در عوض کردن رنگ و روغن در و دیوار ادارات. یعنی یک انقلاب سفید به سبک انقلاب شاه و ملت! این همان خطی است که امریکا هم از آن حمایت می‌کند و در همین کنگره امریکا هم تلویحا مطرح شده‌است.

حالا بفرمائید که این اپوزیسیون چه همتی برای افشای این توطئه و مقابله با آن کرده‌است؟ مولفه اسلامی که در جبهه راست مرتب کنگره می‌کند، جبهه مشارکت هم که بعنوان بخشی از حاکمیت امروز کنگره‌اش را تشکیل داد، نهضت آزادی هم که بعنوان نیروی ملی-مذهبی خارج از حاکمیت کنگره کرد، دفتر تحکیم وحدت هم که بصورت نوبتی اردوی سراسری، که همان کنگره است تشکیل می‌دهد، جبهه ملی هم که بزودی کنگره داخل کشور خواهد کرد، حالا بفرمائید چه می‌خواهد بکند تا از کشانده شدن جنبش به سمت اعتدال راست و امریکائی جلوگیری کند؟

خدابخشیان: اصلا می‌توان این را مبنای یک گفتگوی دنباله‌دار با مفسران کرد؛ واقعا چه می‌خواهد بکند؟

راه‌توده: این گفتگو را وسیع‌تر کنید. از همین حالا تا انتخابات ریاست جمهوری حدود ۱۰ ماه باقی مانده‌است، چرا نیروهای سیاسی خارج از کشور نباید برای این انتخابات برنامه هماهنگ داشته باشند؟ بیایم نقش مطبوعات خارج از کشور و احزاب و سازمان‌های خارج از کشور را پیش از انتخابات دوره هفتم و در طول چند انتخاباتی که تا رسیدن به انتخابات دوره هشتم ریاست جمهوری برگزار شد، بررسی کنیم و از دل این بررسی یک برنامه عمل مشترک برای انتخابات آینده ریاست جمهوری بیرون بیاوریم. شما عیبی می‌بینید که بجای صدور اعلامیه‌های شتابزده در آستانه انتخابات، از هم اکنون برای انتخابات ریاست جمهوری آماده شویم؟

خدابخشیان: موافقم!

راه‌توده: ما از هم اکنون آمادگی خودمان را اعلام می‌کنیم!

در حالیکه جنبش آن چه را می‌تواند انجام می‌دهد و به پیش می‌رود، نه آن‌چه را عده‌ای دور از صحنه، از آن انتظار دارند. من فکر می‌کنم کسانی که در مهاجرت احساس ناامیدی می‌کنند و از تعلل‌های فرضی محمد خاتمی گله دارند، ابتدا به نقش و درک خودشان در رویدادهای همین یکی دو سال اخیر نگاهی بیاندازند و اگر انتقادی به خودشان وارد است ابتدا اعلام کنند. مثلا در ارتباط با همین حمله به کوی دانشگاه و تحصن دانشجویی در سال گذشته. دعوت به تظاهرات خیابانی رهنمود درستی بود؟ افرادی را بعنوان رهبران دانشجویان معرفی کردن و برایشان تبلیغ رادیویی راه‌انداختن، درست بود؟ انفعال در کنفرانس برلن درست بود؟ زیاد دور نرویم. در همین تیرماه جاری و در ارتباط با سالگرد حمله به کوی دانشجویی این تبلیغات سنگین رادیویی که برای تکرار ماجراجویی‌های سال گذشته صورت گرفت، درست بود؟ اینها خواست مردم بود؟ مردم و جنبش از این نوع ماجراجویی‌ها استقبال می‌کنند؟ توازن نیروها، سازمان‌یافتگی جنبش و رهبری جنبش به گونه‌ای هست که انتظار اشکال دیگری از مبارزه را داشته باشیم؟ اگر نیست، که نیست، برای این کمبود چه کرده‌ایم؟

ما فکر می‌کنیم، ابتدا باید انتقاد را از خودمان شروع کنیم، تا سپس بتوانیم جایی برای خودمان در جنبش پیدا کنیم. هر وقت در دل جنبش حرکت کردیم، آنوقت توقعاتمان از آقای خاتمی و یا هر کس دیگری را مطرح کنیم. فعلا آنها که بیش از همه تبلیغ ناامیدی می‌کنند، در مرحله جنبی نامه‌پراکنی به خاتمی‌اند و انتظار دارند ایشان به جای آنها هم مبارزه کند!

بنابراین، ما باید روند جنبش را ببینیم و عمده کنیم، نه حوادث را. الان شاهدیم که آنها خیز برداشتند، حتی آقای رهامی را بجای لباس روحانیت با لباس زندان به دادگاه بردند، برای شیرین عبادی بیانیه قضائی صادر کردند و از تلویزیون خواندند؛ شاید خیلی کارها می‌خواستند بکنند، اما زورشان نرسید. جو عمومی علیه قوه قضائیه چنین اجازه‌ای را به آنها نداد و عقب نشینی کردند. دستگیری رهامی و عبادی باعث شد تا در وسیع‌ترین حد ممکن مردم برای بدست آوردن نوار اعترافات فرشاد ابراهیمی تلاش کنند، این نوار وسیعا تکثیر، دست نویس و پیاده شد، رادیوها گفتند، مطبوعات نوشتند و خلاصه به یک آگاهی وسیع تبدیل شد. این خیزی که برداشته بودند بجای آنکه درمان زخم‌هایشان باشد به نمکی تبدیل شد روی زخمشان. عقب نشستند، اما با همین خیز برداشتن و عقب نشستن، کلی به آگاهی مردم افزودند و فشار به قوه قضائیه را به یک فشار عمومی و ملی تبدیل کردند. من راجع به امروز صحبت می‌کنم، ممکن است فردا توازن نیروها طور دیگری بشود، ممکن است آنها امکان اعدام این و آن را هم پیدا کنند، ولی فعلا جنبش به پیش می‌رود! این حکم همه جنبش‌ها و خیزش‌های انقلابی است. در سال ۵۶ و ۵۷ هم همین طور بود. مگر همین آقای فروهر و عده‌ای را که برای بزرگداشت مصدق جمع شده بودند، در بازگشت، در کاروانسرا سنگی چماق بدست‌های ساواک روی سرشان نریختند و نزدند. مگر دستگیرشان نکردند تا باصطلاح در زندان با آنها مذاکره کنند؟ سپهبد ناصر مقدم می‌خواست به شیوه همین حسین شریعتمداری در زندان با این آقایان، یعنی بازرگان و فروهر گفتگو و مذاکره کند!

سینه همه ما، مملو از این خاطرات است، مهم اینست که آنها را فراموش نکنیم و مدام با مرور آنها، مقایسه جنبش‌ها و حوادث آنها، به درک تحولات کمک کنیم.

خدابخشیان: یعنی شما فکر می‌کنید جای خالی کسانی که از اهل قلم دستگیر می‌شوند را کسان دیگری پر خواهند کرد؟

راه‌توده: قطعاً! اگر تصور این باشد که جنبش متکی به چند نویسنده‌ایست که در مطبوعات مطلب می‌نوشته و یا هنوز می‌نویسند که این یک فاجعه‌است. این تصویری است که جناح راست می‌کند!